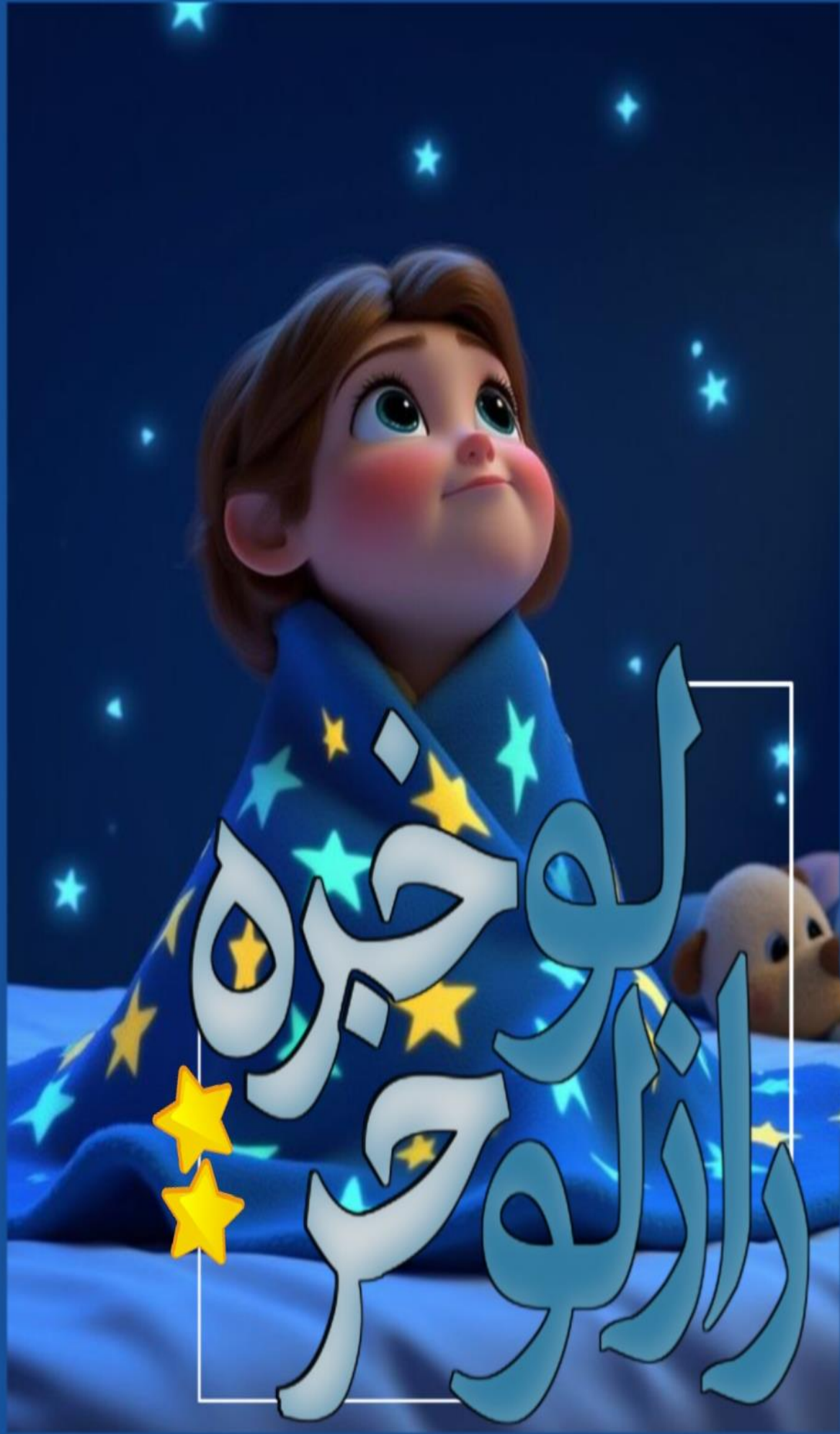




راز لولو خضره

به قلم: سارا مرتضوی

طراح: نگین

سایت و انجمن کافه نویسندگان با هدف ترویج فرهنگ کتابخوانی و ارتقای سطح فرهنگی و رشد سطح علم و ادبیات جامعه، بر طبق شئون اخلاقی، فرهنگ خانواده های ایرانی و با احترام به عرف حاکم بر کشور تاسیس گردید، تا بتواند فضایی سالم و فرهنگی را برای علاقه مندان به رمان و کتاب ایجاد کند.

تمامی حقوق سایت و انجمن نزد کافه نویسندگان محفوظ است. هرگونه کپی برداری از کتاب ها و رمان ها ، فایل های صوتی ، جلد کتاب ها و ... مجاز نمی باشد. همچنین نشر مجدد محتویات انجمن و سایت در رسانه ها ، اپلیکیشن ها و سایت های دیگر کاملاً غیر مجاز بوده و تیم کافه نویسندگان راضی به این کار نمی باشد. در صورت عدم رعایت قوانین، تیم کافه نویسندگان با فرد خاطی از طریق مراجع قانونی برخورد خواهد کرد.



اطلاعات اثر

دسته بندی: قصه

عنوان: راز لولو خرخره

نویسنده: سارا مرتضوی

ژانر: فانتزی

انتشارات : کافه نویسندگان

شناسنامه‌ی اثر

ناظر: تیم نظارت کافه نویسندگان

ویراستار: سینا صیقلی

طراح: نگین

کیپست: سینا صیقلی



cafewriters.xyz

خلاصه:

حسین کوچولو شب‌ها از صدای عجیبی که از زیر تختش می‌آید، می‌ترسد. همه می‌گویند آن صدا، «لولو خرخره» است؛ موجودی ترسناک! اما وقتی حسین تصمیم می‌گیرد با ترسش روبه‌رو شود، اتفاقی می‌افتد که همه چیز را تغییر می‌دهد. ...

کافه

نویسنده سارا مرتضوی

اون شب هم مثل همه‌ی شب‌های دیگه، خونه ساکت ساکت بود.

صدای یخچال از آشپزخونه می‌آمد و ساعت روی دیوار تیک‌تاک می‌کرد.

بابا روی کاناپه خوابش برده بود و تلویزیون را هم روشن گذاشته بود.

نور آبی صفحه‌ی خاموش تلویزیون از در نیمه‌باز اتاق وارد شده بود و روی دیوار افتاده بود.

اما همه‌ی اینا فقط یه چیز را به حسین یادآوری می‌کرد: بازم وقتشه...

حسین توی تختش دراز کشیده بود و به سقف زل زده بود.

یک قطره عرق از کنار گوشش پایین آمد.

صدای نفس‌هایش آرام بود، ولی قلبش تند می‌زد.

انگار جایی منتظر چیزی بود؛ چیزی که همیشه می‌آومد، چیزی که فقط خودش می‌شنیدش.

و بعد، همان صدا:

خررر... خررر... خررر...

اولش آرام بود، مثل صدای یه گربه‌ی خواب‌آلود.

ولی حسین می‌دانست آن گربه نیست؛ چون گربه‌ها فقط صبح‌ها دم در بودند، نه نصف‌شب زیر تخت.

آن صدا هر شب می‌آمد، هیچ‌وقت زودتر یا دیرتر، دقیقاً همان موقع:

ساعت دوازده و دو دقیقه.

مامان همیشه می‌گفت: «این‌ها همش خیالته، حسین؛ تو دیگه بزرگ شدی!»

بابا می‌گفت:

«آره بابا، از بس کارتون دیدی، مغزت پر هیولا شده!»

ولی حسین می دانست که خیال نیست، می دانست آن صدا واقعی است؛ چون بارها دیده بود که گوشه‌ی پتو خودش جمع می شود یا صدای کشیده شدن چیزی روی زمین می آید.

حسین هر شب پتو را روی صورتش می کشید. کمی می لرزید، کمی دعا می خواند، کمی هم قهرمان بازی درمی آورد که مثلاً نمی ترسد؛ اما ته دلش می خواست فرار کند.

کجا؟ نمی دانست، فقط جایی که آن صدا نیاید دنبالش.

اما آن شب...

یک چیزی فرق داشت.

شاید چون خیلی خوابش نمی برد، شاید چون خیلی خسته بود از ترسیدن، یا شاید چون حس کرد که این بار باید جواب آن صدا را بدهد.

حسین یواشکی دستش را دراز کرد سمت چراغ قوه‌ی کوچکی که همیشه شبها کنارش بود.

چراغ قوه را روشن کرد، نفسش را حبس کرد و یواش خم شد پایین تخت؛

نه یک دفعه، نه سریع، فقط آرام، مثل کسی که می داند قرار است با یک راز خیلی بزرگ روبه‌رو شود.

زیر تخت تاریک بود. بوی قدیمی فرش و خاک می آمد؛ اما وسط آن تاریکی یک جفت چشم برق می زد: دو تا چشم گرد، براق، آبی رنگ.

چشم‌هایی که نگاهش می کردند، نه با خشم، یا با ترس، فقط با نگاهی آرام...

و بعد، صدایی آرام، صاف و نرم آمد. مثل صدای کسی که دلخور شده باشد:

«تو هم مثل بقیه فکر می کنی من ترسناکم؟»

حسین یک لحظه عقب کشید؛ نه این که ترسیده باشد، چون همچین چیزی را انتظار نداشت.

فکر کرده بود اگر واقعاً لولو زیر تخت داد بزند، غیب می شود یا حداقل یک کار عجیب می کند.

اما این یکی فقط نشسته بود، زل زده بود به او و یک سوال پرسیده بود.

حسین صدایش را صاف کرد و فقط جوری که خودش بشنود گفت:

«خب... آره. یعنی... تا حالا کسی نگفته لولو مهربونه!»

چیزی از توی تاریکی تکان خورد، بعد همان چشم‌ها دوباره پیدا شدند.

صدا گفت:

«من واقعاً نمی‌خواستم کسی بترسد. من فقط... دنبال یه جای خلوت بودم که بخوابم.»

حسین با خودش گفت:

«یعنی این همون لولو خرخره‌ست؟ این؟ با این موهای پشمالو و چشم‌های ناراحت؟»

بعد چراغ‌قوه را برد پایین‌تر، نور را به آرامی تکان داد.

آن‌جا، بین خاک و تاریکی، یک موجود کوچک پشمالو نشسته بود.

رنگش آبی روشن بود، مثل آسمانِ بدون ابر.

موهایش کمی ژولیده بود و در دستش یک بالش کوچک نگه داشته بود.

حسین دو زانو روی تخت نشست.

چراغ‌قوه را خاموش نکرد، ولی صدایش را آرام‌تر کرد و پرسید:

«تو اسم داری؟ یا فقط بهت می‌گن لولو خرخره؟»

اون موجود کوچولو کمی سکوت کرد.

بعد، با صدایی که انگار ته دلش مانده بود، گفت:

«اسمم همین بود، لولو خرخره. ولی هیچ‌کس نپرسید یعنی چی، فقط می‌گفتن اگه اذیت کنی،

لولو میاد می‌بردت!»

حسین چشم‌هایش را ریز کرد و گفت:

«خب تو هم شب‌ها میای زیر تخت آدم، نمی‌گی بترسن؟»

لولو شونه‌هایش بالا انداخت.

«من فقط شب‌ها بیدار می‌مونم. روزها خوابم می‌گیره. باید یه جای تاریک بخوابم که صدا نباشه.

زیر تخت آدم، ساکت‌ترین جاییه که پیدا کردم؛ اما از وقتی منو ترسناک دونستن، همه ازم فرار

می‌کنن. حتی وقتی فقط خوابیدم.»

یک لحظه سکوت افتاد؛

نه از آن سکوت‌های ترسناک،

از آن سکوت‌هایی که آدم فکر می‌کند و نمی‌داند چه بگوید.

حسین خودش را جلوتر کشید، زانوهایش را ب*غل کرد و گفت:

«خب... حالا راستشو بگو. تو از اول دنبال خواب بودی یا دنبال یه چیز دیگه؟»

لولو کمی مکث کرد. چشم‌هایش را پایین انداخت.

انگار چیزی در دلش سنگینی می‌کرد. آرام گفت:

«من از وقتی خودمو یادم میاد، دنبال دوست بودم. دنبال کسی که بگه بیا، بشین کنارم، باهام

بازی کن.»

صدایش از قبل هم آرام‌تر شده بود.

«اما هر وقت می‌خواستم نزدیک بشم، بزرگ‌ترها ترسونده بودنشون.

می‌گفتن لولوخرخره میاد اگه گریه کنی. اگه بد باشی، لولو می‌بردت.

هیچ‌کس نگفت شاید لولو هم تنها باشه.»

حسین چیزی نگفت. دلش گرفته بود، جوری که نمی توانست توضیح بدهد.

تا حالا فکر نکرده بود شاید لولو هم دل دارد،

شاید او هم شبها گریه می کند، فقط نه مثل بچه ها با گریه،

فقط با یه خررر... خررر... که از ته دلش می آید.

چراغ قوه را خاموش کرد و گفت:

«ببین، من نمی دونم بقیه چی فکر می کنن، ولی من ازت نمی ترسم.»

لولو سرش را بالا آورد. برق چشم هایش برگشت. گفت:

«واقعاً؟»

حسین لبخند زد و گفت:

«واقعاً. تازه، اگه بخوای می تونی فردا بیای با اسباب بازی هام بازی کنیم.»

ماشین پلیسی دارم که چراغش می چرخه.»

لولو اول خندید، بعد چشمانش پر از اشک شد و گفت:

«تو اولین بچه ای هستی که اینو بهم گفتی.»

بعد آرام از زیر تخت بیرون خزید.

کوچکتر از چیزی بود که حسین فکر می کرد؛

پشمالو، گرد و یه جور بامزه.

انگار عروسی بود که توی کارتونها جان گرفته باشد.

حسین دستش را جلو برد. لولو با احتیاط دستش را گذاشت روی آن و آن لحظه انگار یک جرقه ی

کوچک توی تاریکی روشن شد.

فردای آن روز صبح، حسین با هیجان به مامانش گفت:

«مامان! لولوخرخره واقعیه! ولی اون بد نیست، فقط دنبال دوست بود!»

مامان خندید، دست کشید توی موهای حسین و گفت:

«چه خواب قشنگی دیدی عزیزم.»

حسین گفت:

«خواب نبود! خودش بود، باهاش حرف زدم!»

مامان دیگر گوش نمی کرد، چون رفته بود سراغ تلفن.

حسین فهمید یک چیز سخت تر از روبه رو شدن با لولو هست:

باوراندن خوبی لولو به آدم هایی که از بچگی ازش یک هیولا ساخته اند.

هوا خنک بود و بوی هندوانه و چای دارچین توی خانه پیچیده بود.

تو حیاط چند تا فرش انداخته بودند و بچه ها با لباس های راحت وسط حیاط داشتند بازی می کردند.

چراغ های ریشه ای روی دیوارها مثل ستاره های کوچک می درخشیدند.

مامان حسین، زن دایی و زن عمو کنار میز نشسته بودند و با صدای آرام حرف می زدند،

اما حسین اصلاً حواسش به شب نشینی نبود.

گوشش به در اتاقش بود، چشمش دنبال فرصتی بود.

زیر تخت، لولو آماده بود؛

یه گوشه ی موهایش را شانه کرده بود، بالش کوچکش را ب*غل کرده بود

و هزار بار تمرین کرده بود که چطوری بگوید: «سلام... من لولوام.»

قلب حسین تند می زد.

رفت سمت بچه ها و گفت:

«بچه ها! یه چیزی دارم که دوست دارم شما هم ببینید.

یه چیزی که واقعیه ولی کمی فرق داره با چیزایی که فکر می کنین و تا حالا دیدین.»

یکی پرسید:

«چی؟ یه بازی جدید؟»

«یه اسباب بازی عجیب؟»

حسین گفت:

«نه... یه دوسته. یه دوستی که هیچ کس باور نمی کنه وجود داره، ولی من باور دارم.»

بچه ها گیج شدند.

اما چون کنجکاو بودند، همه با هم آمدند سمت اتاق.

در اتاق بسته بود.

حسین گفت:

«قول بدین نترسین و جیغ نزنین.

قول بدین فقط نگاه کنین.»

وقتی در اتاق باز شد، همه ایستادند.

اول هیچ چیزی نبود و اتاق معمولی به نظر می رسید؛

چراغ خاموش بود و نور فقط از راهرو می آمد.

بچه‌ها خواستند بخندند که ناگهان از زیر تخت چیزی آرام تکان خورد.

بعد دو تا گوش کوچولو با موهای آبی نرم از لبه‌ی تخت بیرون آمد،

دو تا چشم گرد برق زد و گفت:

«سلام! من لولوام. می‌تونم دوستتون باشم؟»

بچه‌ها خشکشان زد.

نه کسی جیغ زد و نه کسی خندید؛ همه ساکت بودند

تا یکی از بچه‌ها به نام آرمان یک قدم جلو رفت.

«تو همون لولوخرخره‌ای؟ همونی که می‌گفتن بچه‌های بد رو می‌بره؟»

لولو آرام سرش را پایین انداخت.

«من فقط دنبال دوستم. نه دنبال ترسوندن.»

آرمان خم شد، کمی نگاه کرد، بعد لبخند زد:

«آره، ترسناک نیستی. بامزه‌ای! موها تم مثل بستنی بلوبریه.»

بقیه هم خندیدند و جلو آمدند، دور لولو نشستند.

یکی گفت: «بیا باهام فوتبال بازی کن.»

یکی دیگر بالش کوچکش را گرفت و گفت: «این مال توئه؟ خیلی نرمه.»

و آن شب، برای اولین بار، لولو تنها نبود.

اون شب تا دیر وقت، بچه‌ها توی اتاق حسین موندند.

لولو اولش یه گوشه نشسته بود، هنوز باورش نمی‌شد این همه نگاه، این همه لبخند، بدون جیغ و

ترس وجود داشته باشه.

آرام آرام بازی‌ها شروع شد؛

اول با ماشین پلیس، بعد با خمیرهای رنگی،

و بعد هم یه مسابقه‌ی بالش‌بازی که لولو هی می‌باخت و بچه‌ها از خنده ریشه می‌رفتند.

انگار اتاق حسین تبدیل شده بود به یه سرزمین جادویی.

هیچ‌کس به ترس فکر نمی‌کرد،

هیچ‌کس دنبال قهرمان و صدقهرمان نبود.

همه فقط با هم بودن و خوش می‌گذروندن.

صدای مامان حسین از حیاط اومد:

«بچه‌ها! دیگه وقتشه بیاین، بازی بسه.»

بچه‌ها ساکت شدن.

یکی آه کشید، یکی دیگه گفت:

«می‌تونیم فردا هم بیایم؟»

حسین نگاهی به لولو انداخت.

لولو سرش را تکان داد و گفت:

«فقط اگه قول بدین رازمو نگه دارین.»

همه‌ی بچه‌ها سر تکان دادند.

آرمان دستش را بالا گرفت و گفت:

«قول می‌دیم، این راز فقط بین ما می‌مونه.»

هیچ‌کس نباید بدون لولو خرخره واقعاً یه دوست پشمالوی آبی که عاشق بالش و بازیه.»

همه خندیدند.

و اون شب، وقتی بچه‌ها رفتند و لولو دوباره خزید زیر تخت،

یک چیز فرق کرده بود.

دیگر صدای خرررخررر فقط از تنهایی نمی‌آمد.

یه جور نفس راحت بود، یه جور شادی، یه جور خواب خوش برای لولو.

و اون راز؟

همون‌طور که باید باشه، فقط بین بچه‌ها موند.

کافه نویسندگان انتشارات دیجیتال کتاب متنی و صوتی

اگر تصمیم دارید کتابتان را چاپ کنید یا به تازگی اثری را شروع کنید و آن را به چاپ برسانید، به مجموعه کافه نویسندگان بپیوندید

✓ نقد و نظارت و راهنمایی رایگان

کافه نویسندگان در راستای نگارش اثری مطلوب به شما یاری می دهد و از ابتدای نگارش یک اثر تا انتهای آن همراه شما خواهد بود. اثر شما در انجمن ما به طور رایگان نقد می شود و شما می توانید با کمک از نقد خود، اثرتان را ویرایش کنید و ایراد هارا اصلاح کنید و به این صورت سطح اثرتان را بالا ببرید و شانس بیشتری برای چاپ داشته باشید.

✓ ویراستاری رایگان

اثر شما به صورت رایگان از نظر نگارشی ویرایش می شود و رعایت علائم نگارشی و نکات ویراستاری برای شما یک امتیاز مثبت محسوب می شود. ✓ برگزاری ورکشاپ و کارگاه های آموزشی آنلاین به صورت رایگان در انجمن نویسندگی کافه نویسندگان

شما می توانید به صورت کاملاً رایگان در کارگاه های آموزشی با سرفصل های متنوع شرکت کنید و شرکت برای عموم آزاد است، شما می توانید حتی از شروع کنید و در انجمن کافه نویسندگان آموزش ببینید و اثرتان را به چاپ برسانید.

✓ مشاوره های رایگان

ما برای تمام مراحل از نگارش کتاب تا چاپ و تولید آن به صورت رایگان به شما مشاوره خواهیم داد. ما با مشاوره سعی خواهیم کرد بهترین نتیجه را از اثر خود بگیرید.

✓ در کافه نویسندگان هرگز دلسرد نخواهید شد!

اگر اثر شما جهت چاپ تایید نشود، کتاب شما به صورت رسمی در سایت اصلی به صورت دیجیتال منتشر خواهد شد. خبر خوب این است که می توانید نسخه ی فروشی با قیمت توافقی خودتان را هم در فروشگاه اینترنتی کافه نویسندگان انتشار دهید و به آسانی فروش اثر خود را کنترل کنید.

✓ نیازی به پرداخت هزینه ی بالای کاغذ ندارید.

با توجه به هزینه ی بالای کاغذ و چاپ، انتشار الکترونیک بهترین گزینه است اما ما در کنار انتشار الکترونیک، چاپ رایگان هم برای شما عزیزان خواهیم داشت.

فکر آن که خودتان برای چاپ کتاب خرج کنید را از سرتان بیرون کنید، چرا که انتشاراتی که به هزینه ی نویسنده اثری را چاپ می کنند منجر به فروش نرسیدن آثار و جمع آوری کتاب ها در انباری و ضرر و زیان می شود، ما با مشاوره و راهنمایی سعی می کنیم همه چیز به نفع شما تمام شود و در کافه نویسندگان ریسکی نخواهید کرد.

✓ اعتماد و اطمینان

اثر شما در انجمن ما محفوظ می باشد و اگر اثری را به ما می سپارید دست ما امانت است، انجمن کافه نویسندگان به تمامی حقوق نویسنده احترام می گذارد و آنان را رعایت می کند. توجه داشته باشید که سودجویان از آثار شما سو استفاده نکنند که سارقان ادبی نیز کم نیستند اما خوشبختانه در کافه نویسندگان می توانید اثرتان را با خیال راحت به دست ما بسپارید تا با اسم خودتان چاپ یا منتشر شود.

✓ مجوز رسمی از فرهنگ وزارت ارشاد اسلامی

تمامی فعالیت های مجموعه کافه نویسندگان به صورت قانونی و زیر نظر وزارت ارشاد اسلامی صورت می گیرد.

✓ می توانید استعلام بگیرید!

در صفحه ی اصلی سایت و فروشگاه، قسمت پایین صفحه می توانید با کلیک بر روی نماد ها، استعلام معتبر بودن مجوز هارا مشاهده کنید.

✓قرار داد با بهترین ناشران

ما با بهترین ناشران و معتبر ترین های کشور جهت چاپ رایگان آثار شما قرار داد بسته ایم. ما آثارتان را جهت چاپ برای انتشاراتی ها ارسال می کنیم و در راستای بهترین نتیجه و به ثمر رساندن تلاش هایتان همراه شما خواهیم بود.

✓ما با توجه به نوع اثر و ژانر و محتوا، طبق شناخت انتشاراتی را جهت چاپ انتخاب می کنیم که با توجه به موارد ذکر شده شانس بیشتری داشته باشید، برای مثال یک انتشارات بیشتر رمان های اجتماعی چاپ می کند، اگر اثر شما اجتماعی بود اثرتان را به آن انتشارات ارسال می کنیم.

✓نویسندگی و چاپ در تمام زمینه ها

فعالیت انجمن نویسندگی ما محدود به رمان دلنوشته و شعر نیست بلکه کتاب های علمی ادبی، دینی، روانشناسی، داستانی، خودیار، سفرنامه، خاطره

نویسی، زندگینامه، داستان های کودکان و... تمامی زمینه های نویسندگی و کتاب فعالیت دارد.

"کافه نویسندگان بهترین گزینه برای به ثمر رساندن تلاش هایتان"

کافه نویسندگان به طور قانونی آثار نویسندگان را انتشار می دهد.

در صورت تمایل به انتشار هر گونه اثر در مجموعه کافه نویسندگان به صورت متنی یا صوتی، با ما در ارتباط باشید.

شما می توانید اثر خود را به ایمیل پشتیبان ارسال کنید تا پس از بررسی های لازم منتشر شود.

انجمن: [/https://forum.cafewriters.xyz](https://forum.cafewriters.xyz) 

وبسایت: [/https://cafewriters.xyz](https://cafewriters.xyz) 

اینستاگرام: [cafewriters.xyz](https://www.instagram.com/cafewriters.xyz) 

تلگرام: <https://t.me/cafewriters1402> 

ایمیل پشتیبانی: poyamoinifar@gmail.com 

پایان